

طبقه متوسط جدید در جوامع غربی و ایران

دکتر پریچهر ابراهیمی*

چکیده

وضعیت، گسترش و موقعیت طبقه متوسط جدید در جوامع امروز، یکی از بحث برانگیزترین مباحث در محدوده فشربندی اجتماعی-اقتصادی است. البته طبقه متوسط جدید در جامعه‌شناسی کلاسیک سده نوزدهم و اوایل سده بیستم به دلیل دارا نبودن جایگاه ویژه‌ای در جامعه، چندان مورد عنایت و توجه نبود. ولی در تداوم سده بیستم و واقعیت یافتن گسترش کمی طبقه متوسط جدید، پذیرش، اهمیت و لزوم بررسی این طبقه وضوح بیشتری یافت.

در این مقاله، ضمن مروری ثوریک بر جایگاه، وضعیت، کمیت و چگونگی ملاک‌های تعیین طبقه متوسط جدید، با مروری بر وضعیت این طبقه در ایران با استفاده از

الف) اطلاعات آماری موجود،

ب) تحقیق میدانی در شهر تهران با نمونه‌گیری تصادفی چندمرحله‌ای و تعیین حجم نمونه از طریق رابطه کوکران و

پ) استفاده از کتب و تحقیقات قبلی

به بررسی ویژگی‌های کلی طبقه متوسط جدید در جوامع توسعه یافته و مقایسه آن‌ها با ایران اهتمام گردید. نتایج به دست آمده در جدولی مقایسه‌ای در نتیجه‌گیری خلاصه

گردیده است.

مقدمه

در تمامی جوامع، این امکان وجود دارد که نظامی رتبه‌ای به صورت حلقه‌هایی بدون فاصله و به دنبال هم، بر اساس میزان کنترل افراد بر منابع با ارزش به وجود آید، اما الزاماً نباید این رتبه‌بندی را با قشربندی یکسان تلقی نمود. قشربندی در واقع حکایت از شکل و انواعی از گروه‌بندی اجتماعی دارد که نشانه وجود لایه‌های اصلی موجود در جمعیت و گویای تقسیم‌بندی افراد در فرآیندهای مختلف اجتماعی است: گروه‌بندی‌هایی که روشنگر سازوکارهای نهادینی است که ایجادکننده و نگه‌دارنده وضعیت‌های نابرابر هستند. بنابراین، قشربندی امری است که «مدارهای نابرابر و کنترل‌های نابرابر از منابع با ارزش (valued resources) را نه کاملاً بر سیمای رتبه‌بندی، بلکه به صورت لایه‌بندی‌های نامتناسب نشان می‌دهد... چندان‌که افرادی که موقعیت‌های برتری دارند، به طور نامتناسبی از دارایی، قدرت، پرستیژ و بیشتری برخوردارند.» (Grusky, 1993: 610).

انواع مشخص قشربندی که تاکنون بیش از سایر لایه‌بندی‌ها مورد توجه قرار گرفته‌اند، عبارتند از کاست یا سیستم قشربندی منزلتی که صورتی بسته و موروثی از نظام اجتماعی است؛ نظام مراتب اجتماعی که طی آن، روحانیون، نجیب‌زادگان و عوام، با حدود حقوقی مشخص و مستقل از هم جدا می‌شوند و بالاخره نظام طبقاتی. در سیستم طبقاتی که بیشتر به دوره جدید برمی‌گردد، برجسته‌ترین نکته، ظهور ایدئولوژی ایگالیتارین (Egalitarian) یا طرفداری از سیستم‌های اجتماعی - اقتصادی تساوی حقوق برای همه است (Ibid., 612). این ایدئولوژی به وضوح اولین بار در انقلابات قرون هجده و نوزده، طی جنبش‌های روشنفکرانه علیه گروه‌های برخوردار از مواهب اجتماعی و اشراف‌زادگان، مشاهده شده است. سیستم طبقاتی بیشتر جنبه اقتصادی داشته و با ظهور انقلاب صنعتی به تدریج قوام و پایه گرفته است. این سیستم با تحلیل‌های متعدد بر اساس مالکیت بر ابزار تولید (مارکسیستی) تا درجه‌بندی تلویحی ثروت و درآمد می‌تواند قابل تبیین باشد. نکته مهم این است که موقعیت‌ها در سیستم طبقاتی بر اساس رقابت رسمی قرار دارند، نه بر اساس میراث یا دارایی‌های به ارث رسیده‌ای نظیر زمین.

با این حال، به رغم این که هیچ‌گونه منع و تحریم قانونی جهت تحرک اجتماعی در سیستم طبقاتی وجود ندارد، اما نتیجه برخی بررسی‌ها، نمایانگر آن است که مشاغل مکرراً از والدین به فرزندان منتقل می‌شوند.^(۱) با این حال این مسئله حاصل سازوکار غیرمستقیم اثری مثل اجتماعی کردن، آموزش و تعلیم و تربیت و غیره است و دلیلی بر وجود مانع یا تفکر قانونی-اجتماعی خاصی به عنوان مانع تحرک در جامعه نیست. نکته دیگری که در خصوص سیستم طبقاتی در جوامع فعلی حائز اهمیت است، پیچیدگی زیاد ساختار طبقاتی است و یکی از ابعاد مهم این پیچیدگی، حضور و گسترش قشرهای مختلف طبقه متوسط جدید است که ما را در تحلیل‌های مختلف با برداشت‌های بسیار متفاوتی از چگونگی و واقعیت این طبقه روبه‌رو می‌سازد، که مقاله حاضر چشم‌اندازی کوچک به این واقعیت است.

الف - طرح مسئله:

در خصوص جایگاه طبقه متوسط جدید (New Middle Class) در کل سیستم طبقاتی جوامع متفاوت، خصوصاً جوامع صنعتی پیشرفته، دعاوی مختلفی وجود دارد. این اختلافات شامل سئوالات متعددی است از جمله این که آیا قشرهای متوسط جدید، یک طبقه را تشکیل می‌دهند یا چند طبقه را؟ یا این که چنین طبقه یا طبقاتی واقعاً در حد متوسط و وسط یک جامعه قرار دارند؟ آیا موقعیت این طبقه در اثر «فرآیند کارگری شدن» در حال تغییر است؟ آیا وجود این طبقه در راستای نوعی سیاست یا آگاهی در امتداد طبقه کارگر یا طبقه سرمایه‌دار است یا طبقه‌ای است مستقل از هر دو طبقه فوق؟ آیا گسترش این طبقه به معنای اضمحلال طبقات مختلف در جامعه و نیل به جامعه‌ای توده‌ای است؟ این طبقه در جوامع توسعه یافته چه وضعیتی دارد و در جوامع در حال توسعه دارای چه وضعیتی است؟ این طبقه بر اساس چه ضابطه‌ای به وجود آمده و آیا دارای گسترش کمی و کیفی است؟ آیا می‌توان در یک مدار جهانی ظهور این طبقه را مطالعه کرد (در ارتباط با بازار بین‌المللی یا جهانی)؟ آیا طبقه متوسط جدید در کشورهای در حال توسعه متمایل به نوسازی است و در این زمینه پیشرو قلمداد می‌شود؟ و ...

در این مقاله سعی شده است که با توجه به نظریات مختلف و استفاده از آمارهای

موجود، به بررسی برخی از سئوالات فوق پرداخته شود که از آن شمارند:

بحث درباره واقیعت داشتن طبقه متوسط جدید و استقلال آن از سایر طبقات، بحث در باب ملاک‌های متمایزکننده این طبقه از سایر طبقات، بحث در باب وضعیتی به نام حدوسط در سیستم طبقاتی جوامع مختلف، بحث درباره تفاوت‌ها و ویژگی‌های این طبقه در جوامع در حال توسعه و جوامع توسعه یافته و بالاخره بررسی گسترش کمی و کیفی این طبقه، چه در کل جمعیت، و چه در درون طبقه متوسط جدید و در نهایت گذری اجمالی در ایران.

ب - واقیعتی به نام طبقه متوسط جدید:

به طور کلی اصطلاح طبقه متوسط را اولین بار فردی روحانی به نام توماس گیسبورن (Reverend Thomas Gisborne) در سال ۱۷۸۵ به کار برد (Ibid., 381). منظور وی از این اصطلاح، طبقه دارای دارایی و نیز آنتروپورنرهایی بودند که مابین ملاکان و کشاورزان و کارگران شهری قرار داشتند. استفاده از این کلمه در طی سده نوزدهم نیز رایج بود ولی در قرن بیستم، رفته رفته بخشی از این اصطلاح یا عنوان طبقه متوسط جدید، متوجه مشاغل یقه سپید گردید که از حرفه‌هایی مانند پزشکان، حسابداران، وکیلان، استادان دانشگاه و غیره شروع می‌شد و تا کسانی که به کارهای معمولی تر و با مهارت کم‌تری اشتغال داشتند نظیر کارمندان جزء دفتری ادامه می‌یافت (Ibid., 381-2). البته مالکان کوچک کارخانه‌ها و خوداشتغال‌ها (self-employed) کم‌تر زیر پوشش این اصطلاح قرار می‌گرفتند. در عین حال دیده شده که این اصطلاح گاهی به طور کلی برای مشاغل غیریدی نیز به کار رفته است.

بسیاری از نویسندگان مارکسیست ادعا نموده‌اند که کلمه‌ای به نام طبقه متوسط اعم از سنتی و جدید وجود ندارد، بلکه فقط بخشی بینابینی است که طی جریانی به نام «فرآیند کارگری شدن» مضمحل می‌گردد. به نظر آنان طی این نهضت قشرهایی که به نام طبقه متوسط شناسایی می‌شوند، در نتیجه ناامنی شغلی و کاهش مهارت نیروی کارگر و با گسترش ادارات و مکانیزه شدن توسط وجود کامپیوترها و روبات‌ها، دستخوش کارگری شدن جایگاه بینابینی خود خواهند شد.^(۲) ادعا بر این است که قشرهای متوسط

جبور به پذیرش آگاهی طبقاتی کارگری و موضع سیاسی این طبقه خواهند بود. از نظر ان این قشرها گرایش به اتحادیه‌های کارگری و رأی دادن به احزاب چپ دارند. برخی یگر از نویسندگان مارکسیست ادعا می‌نمایند که بر خلاف چنین اندیشه‌ای، «فرآیند نارگری شدن» وجود ندارد. برای مثال پولانتزاس (Poulantzas, 1975: 102-103) معتقد است نه بورژواهای کوچک زیادی به وجود خواهند آمد که نه فقط بنابر وضعیت اقتصادی، بلکه به خاطر ساختارهای سیاسی و ایدئولوژیک خود، جایگاه طبقاتی متفاوتی هم از طبقه سرمایه‌دار، هم از طبقه کارگر دارند. جانسون ادعا می‌کند (Johnson, 1972: 40-46) که بسیاری از مشاغل در زمره طبقه کارگر در نخواهند آمد، زیرا قدرت آن‌ها متکی بر دانشی است که به آسانی بر اساس پیشرفت تکنولوژی و ابزار صنعتی قابل بررسی نیست.

در امریکا برادرانی تحت نام ارنریچ معتقدند (Ehrenreich: 1979, 74) که طبقه مشخصی به نام طبقه مدیران حرفه‌ای و تحصیل کرده وجود دارد که ملاک و اساس آن، مالکیت بر درجه دانشگاهی است. اینان روابط و فرهنگ خاص خود را دارا هستند و نوع جدیدی از سیاست را ایجاد می‌کنند که ساختار سیاسی پیش‌بینی شده قبلی بین طبقه کارگر و سرمایه‌دار را برهم می‌زند. رایت نیز معتقد است (Wright, 1985: 232-235) که نباید به تمام موقعیت‌ها و مشاغل به چشم موقعیت‌هایی بین دو گروه یا طبقه متخاصم نگریست، بلکه آن‌ها را باید به صورت موقعیت‌های طبقاتی متناقض و مختلف مورد توجه قرار داد.

گورویچ نیز در تئوری خود به نام تئوری «حد وسط» عنوان می‌نماید (گورویچ، ۱۳۳۵: ۵۹-۹۰) که طبقه متوسط از نظر او در خصوص ابزار تولید و ارزش اضافی قابل تبیین نیست. او اشاره می‌کند که طبقه متوسط از نظر مارکس خرده‌بازرگانان، خرده‌کارفرمایان و خرده‌مالکان است، اما مهندسان، روشنفکران، تحصیلکردگان و کارمندان را که بخش غیرسنتی طبقه متوسط جدید هستند به راحتی نمی‌توان در میان کارگزاران بورژوازی و مأموران مراقبت از طبقه کارگر دانست. بنابراین از نظر گورویچ در تضاد دو گروه اصلی، طرف سومی هم وارد شده که ملاک تعریف آن مانند ملاک‌های دو گروه دیگر نیست. در این جا گورویچ اشاره می‌کند که بعضی از دسته‌های اجتماعی که طبقه‌بندی آن‌ها دشوار است، دارای جایگاهی والا هستند، در حالی که هیچ قدرتی نداشته، فاقد هرگونه مالکیت‌اند، مثل دسته اجتماعی پزشکان. این جایگاه والا را

گروپیج از طریق پرسش از مردم و مقیاس نشان می‌دهد (همان منبع). به اعتقاد وی ضمناً درآمد نیز در این جا مطرح می‌شود و این تازه تنها شامل یک گروه از اعضای طبقه متوسط جدید است.

نویسندگان وبری نیز ملاک‌های گوناگونی برای طبقه متوسط جدید قابلند. لاک وود (Lockwood) ادعا می‌کند (Lockwood, 1958: 311-12) که کارمندان دفتری در «فرآیند کارگری» ادغام نمی‌شوند زیرا کار و شغل آن‌ها منزلتی برتر از کارگران یدی به آن‌ها داده است. وی می‌گوید واژه واحدی به نام طبقه متوسط جدید وجود ندارد، بلکه سیستم طبقه‌ای تکه‌تکه و پراکنده‌ای از قشرهای اجتماعی متفاوت وجود دارد که دارای تصویر اجتماعی متفاوت و مفهوم متفاوتی از چگونگی سیستم طبقه‌ای هستند. بررسی سابقه کار مردم در طول عمر آن‌ها، گاه نوع مشاغلی که اختیار می‌کنند، وجود تحرک طبقاتی و غیره، نشانه گوناگونی عظیمی است. ضمن این‌که امکان ارتقاء، خصوصاً در شاغلان دفتری مرد، از مشاغل ساده به مشاغل مدیریتی، موضوع را پیچیده‌تر می‌کند. گاه، ادعا می‌شود که این، کارکنان یقه‌سپید زن هستند که احتمالاً جزو «فرآیند کارگری شدن» قرار می‌گیرند، زیرا هم از دانش کم‌تری برخوردارند، هم امکان ارتقای کم‌تری دارند (Grusky, 1993: 382-383). اما هیچ مدرکی در دست نیست که نشان دهد، زنان جوان روزبه‌روز به دنبال مدارج تحصیلی بالاتر نباشند.

درعین حال مدرکی دال بر گرایش یقه‌سپیدان به اتحادیه‌های کارگری دیده نشده است. با این وجود، طی سال‌های ۱۹۸۰ یقه‌سپیدان، خصوصاً حایزان مشاغل دولتی، بیشترین رفتار مبارزه‌جویانه را در کشورهای مختلف داشته‌اند (Ibid.).

سی. رایت میلز و طبقه متوسط:

میلز به‌طور کلی در بررسی وضعیت طبقه متوسط، اعم از کارکنان یقه‌سپید و سوداگران کوچک، سه مسئله را مورد توجه قرار می‌دهد (Mills, 1968: 520-529):

- ۱- تجانس یا عدم تجانس طبقه‌ای در هر یک از قشرها.
- ۲- محتوی و درجه آزادی سیاسی هر یک از قشرها.
- ۳- آیا از سیاست مستقلی پیروی می‌کنند یا از نظر سیاسی به ایدئولوژی و رهبری

قشرهای دیگری متکی هستند.

میلز در این زمینه بر آن است که بحث‌های مزبور در کلان‌شهر یا شهرهای متوسط رای ارزش مساوی است. وی پنج قشر درآمد را به شرح زیر شناسایی کرده است (به تیب از بیشترین درآمد (Ibid., 264-282):

- سوداگران و مدیران بزرگ.

- سوداگران کوچک و صاحبان مشاغل آزاد.

- قشر رو به بالای کارکنان یقه‌سپید.

- قشر رو به پایین کارکنان یقه‌سپید.

- کارگران مزدبگیر.

میلز قشرهای سوم و چهارم، یعنی به‌طور کلی کارکنان یقه‌سپید را جزو قشرهای توسط جدید معرفی می‌کند و معتقد است همان‌گونه که سوداگران کوچک تاحدی تابع سیاست‌های سوداگران بزرگ‌اند، کارکنان یقه‌سپید نیز تاحدی از مدیران بزرگ تبعیت می‌کنند، همچنان‌که پرستیژ و منزلت خود را نیز از شرکتی که در آن کار می‌کنند دریافت می‌دارند (Mills, 1968: 264-285). میلز قشرهای یقه‌سپید را قشرهایی محافظه‌کار و متزلزل می‌داند که دارای ایدئولوژی غیرسیاسی هستند (Ibid.).

دارندرف، حضور طبقه متوسط جدید را با عنوان «کارگران یقه‌سپید» مورد توجه قرار می‌دهد. به اعتقاد وی (ادیبی، ۱۳۵۴، ۳۳-۳۲) آنچه مهم است، ظهور احزاب سیاسی و نهادیه‌ها در میان این قشرهای جدید کارگران یقه‌سپید است. از نظر وی، به‌جز اقلیتی از وروکرات‌های والامقام که دارای قدرت و موقعیت هستند - که این نیز بر حسب جگونگی ارتباط آن‌ها با طبقه حاکم است - بقیه کارکنان دستگاه‌های دیوان‌سالاری، برای نذراندن زندگی خویش، با فروش نیروی فکری خود که تنها دست‌مایه آن‌ها است، تکی به حقوق و دستمزد ماهانه‌ای هستند که در زمان تورم و بحران‌های اقتصادی، آن‌ها را با محرومیت‌های زیادی روبه‌رو می‌سازد. در واقع از نظر دارندرف، طبقه متوسط جدید همان طبقه کارگر جدید است. آلن تورین (Alain Toorine) و چارلز اندرسون (Charles Anderson) نیز در این زمینه با دارندرف هم‌رأی هستند (همان منبع). به اعتقاد آن‌ها، حتی مهندسان، دانشمندان و مدیران، از آنجا که حقوق بگیرند (حتی اگر حقوق‌های آن‌ها نسبتاً

بالا باشد) خصایل انقلابی و روحیه اعتراض دارند. در واقع تحصیل نیز از نظر آنان، د رابطه با نیروی کار مطرح می‌شود. از نظر آنان تحصیل‌کردگان که همان روشنفکرا هستند، کارکنان کارخانه دانش و علم و خالق فعالیت‌های سیاسی و جنبش‌های اجتماعی هستند (همان منبع). مارکوزه نیز کارکنان حقوق‌بگیر، تکنیسین‌ها و متخصصان را بخشی از طبقه کارگر می‌داند.

در نهایت باید اذعان نمود که به‌رغم نظرات مختلف نویسندگان مارکسیست یا آنان که به هر نحوه یقه‌سپیدان را بخشی از کارگران معرفی می‌کنند، آنچه در جوامع فعلی ب وضوح قابل مشاهده است، گسترش فزاینده یقه‌سپیدان و فعال‌تر شدن هرچه بیشتر این بخش از جمعیت در حیات جوامع مختلف است. صرف‌نظر از پیش‌بینی‌های آتی در نقش فعال این قشرها، چه در اضمحلال در طبقه کارگر، چه در اشغال هرچه بیشتر جمعیت درگذر به جامعه‌ای توده‌ای، آنچه واقعیت دارد وجود و حضور فعال و جداگانا این طبقه از هر لایه دیگر اجتماعی در حیات فعلی جوامع مختلف است.

ج - طبقه متوسط جدید با کدامین ملاک؟ آیا حد وسطی وجود دارد؟

مارکس، طبقه اجتماعی را در ارتباط با مالکیت بر ابزار تولید مطرح می‌کند.

«به‌زعم مارکس، طبقه، یک گروه از مردم است که با توجه به ابزار تولید.

جایگاه مشترک و واحدی دارند، ابزاری که وسیله معاش یا معیشت

آن‌هاست» (Giddens, 1993: 216).

بر این اساس، مارکس و انگلس تمامی تاریخ بشری را ماحصل برخورد دو دسته و در نهایت در جوامع سرمایه‌داری بر اساس تضاد میان دو طبقه کارگر و سرمایه‌دار می‌دانند. در تئوری اجتماعی مارکس سه اصل اساسی می‌توان یافت:

اول، تحلیل انواع اساسی جوامع بشری و وضعیت تاریخی آن‌ها بر اساس ساخت اقتصادی ناشی از «نوع تولید» در کلیت زندگی اجتماعی. از نظر او نوع تولید زندگی مادی، مشخص‌کننده ویژگی‌های کلی اجتماعی، سیاسی و روانی جریان زندگی است (Marx, 1971: Preface). نوع تولید، خود، مشخص‌کننده دو فاکتور مختلف است: نیروهای تولید (تکنولوژی مورد استفاده) و روابط تولید (طریقه نظم گرفتن تولید و ارتباط بین

گروه‌هایی که دارای ابزار و فاقد آن هستند).

دوم، تغییر و تبدیل انواع جوامع به یکدیگر که با استفاده از نوع ابزار، مشخص می‌شود. خود وی در این زمینه می‌گوید:

«آسیاب دستی جامعه‌ای با لردهای فئودال به ما می‌دهد و آسیاب بخاری

جامعه‌ای با سرمایه‌داران صنعتی» (Bothmore, 1967: 123).

سوم، تحلیل سرمایه‌داری جدید، یعنی دوره‌ای که مارکس بیشترین توجه را به آن دارد. کاپیتالیسم آخرین مرحله جامعه طبقاتی است، که در آن، تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی در آخرین شکل خود یعنی در دوره کارتل‌ها و تراست‌ها ظهور می‌یابد. مارکس تحلیل خود از طبقه را کاملاً متمرکز بر این دوره می‌کند و در تحلیل نهایی، دوره کاپیتالیسم را در جریان خود، تنها دوره‌ای می‌داند که در آن، آگاهی طبقاتی شکل می‌گیرد. آگاهی واقعی از آن طبقه کارگر و آگاهی کاذب متعلق به طبقه سرمایه‌داران است.

مارکس اگر چه در ایدئولوژی آلمانی (Marx, 1970: 167) تولید زندگی و تولید اقتصادی را مقدم بر تولید آگاهی دانسته است، اما به شکلی مشخص، مفهوم طبقه را آمیخته با آگاهی طبقاتی می‌کند و از آنجا که این مفهوم تنها در دوره پس از سرمایه‌داری شکل‌پذیر است، یعنی انتقال از طبقه در خود (Class in Itself) که صورت شکل نیافته آگاهی طبقاتی است به طبقه برای خود (Class for Itself) که کاملاً طی آن آگاهی طبقاتی شکل پذیرفته است (Marx, 1956: 220-228). بنابراین طبقه اجتماعی به مفهوم دقیق مورد نظر مارکس تنها در دوره سرمایه‌داری قابل بررسی است. اگر چه تئوری مارکس دو طبقه اصلی را در جوامع مختلف در نظر می‌گیرد، یعنی آنان که صاحبان ابزار تولیدند و آنان که فاقد این ابزارند، اما خود وی سیستم‌های طبقاتی واقعی را پیچیده‌تر از این مدل دوآلیستی (دوگانه) می‌یابد. به غیر از دو طبقه اصلی، مارکس به طبقات سنتی اشاره می‌کند که گروه‌بندی‌های باقی‌مانده از صورت‌بندی‌های سیستم تولید ماقبل هستند و اشاره‌ای به قشرهای میانه صنعتگران و مغازه‌داران دارد که طبق پیش‌بینی او تا حدودی نیز از اندازه آن‌ها کاسته شده است ولی در عین حال، طبقه متوسط جدیدی از مدیران، حرفه‌ای‌ها و کارکنان غیریدی گسترش یافته است که نه تنها فضای خالی فوق را پر نموده بلکه از نظر کم و کیف، گسترشی بیش از سایر قشرها و طبقات داشته است. در واقع به پنجاه سال آخر

تئوری نئومارکسیسم به مثابه نزول روشنفکرانه از توسعه این تئوری نگریسته می‌شود (Parkin, 1979). در این میان برخی از نویسندگان و تئوریسین‌های نئومارکسیست جهت کاهش پیچیدگی وضع طبقات در جوامع نوین، به دنبال ساده کردن این تئوری بوده‌اند و برخی دیگر نیز دست به پیشنهاد طرحی با ساختار جدید که جوابگوی طبقه متوسط جدید است زده‌اند. در گروه اول تمایل اصلی بر آن است که قشر پایین طبقه متوسط جدید را در حال اضمحلال در طبقه کارگران بدانند. برای این دسته آنچه اهمیت دارد، تملک بر سرمایه و ابزار تولید است و از آنجا که یقه‌سپیدان یا به قول آنان، کارگران غیریدی، سرمایه‌دیگران را (البته از طریق انواع کارهای غیردستی) به کار می‌اندازند، آنان نیز همچون کارگران تلقی می‌شوند، زیرا فاقد سرمایه بوده، فقط کار می‌کنند، منتها وجود و بروز آن‌ها خصوصیت عقلانی شدن اشکال مختلف تولید است (Braverman, 1974: 230). بر اساس این استدلال، طبقه کارگر باید توسعه بیابد و در نتیجه قدرت قبلی خود را بازیابد. از طرف دیگر پولانزاس معتقد است (Wright, 1985: 230) که اکثر اعضای قشرهای متوسط جدید خارج از طبقه کارگر قرار دارند، زیرا آن‌ها به کارهای غیرتولیدی اشتغال دارند. به اعتقاد پولانزاس، اعضای قشرهای متوسط نوین، نه در قالب سرمایه‌دار می‌گنجند، و نه در زمره کارگر، بلکه آن‌ها را باید به طور مستقل مورد توجه قرار داد.

اما ظهور طبقه متوسط جدید برای پژوهشگرانی که در چهارچوب تئوری وبری کار کرده‌اند چندان مشکل‌زا نبوده است. در حقیقت مدل طبقاتی که توسط وبر ایجاد شد، به تکثیر و حتی افزایش قشرهای مختلف اشاره دارد، زیرا محور اصلی تئوری طبقاتی وبری با وضعیت بازار تبیین می‌شود. در این استنباط، مالکان ثروتمند در طبقه برخوردار هستند و این طبقه‌ای است که با قدرت خرید بیشتر از سایرین، می‌تواند ثروت خود را تبدیل به سرمایه نموده، فرصت‌های پیشرفت اقتصادی را به اعضای خود اعطا کند. با این حال از نظر وبر، کارگران ماهر با مهارت‌های استثنایی نیز در سیستم سرمایه‌داری نوین جزو طبقه برخوردار هستند، زیرا خدماتی که ارائه می‌کنند در بازار کار دارای تقاضای زیادی است. بنابراین طبقه متوسط جدید، همچون کارگران ماهر بین طبقه برخوردار سرمایه‌دار و طبقه محروم کارگران غیرماهر قرار دارد (Weber, 1978: 926-940).

در عین حال سیستم قشربندی به واسطه وجود گروه‌های منزلت، پیچیده‌تر شده است. از نظر وبر، طبقه اقتصادی چیزی جز جمعی از افراد که نسبت به بازار وضع مشابهی دارند، نیست و گروه‌های منزلتی نیز اجتماعی از افراد هستند که در سبک زندگی مشابهی سهیم بوده، در یک سطح کنش قرار دارند. البته از نظر وبر حد و مرزهای گروه‌بندی‌های منزلت گاهی فقط توسط معیارهای اقتصادی تعیین می‌گردد و لی در عین حال منزلت الزاماً با وضعیت طبقاتی ارتباط ندارد (Ibid., 1978: 936-937). مثلاً تازه‌به‌دوران‌رسیده‌ها هیچ‌گاه بلافاصله در طبقه بالا پذیرفته نمی‌شوند، حتی اگر میزان دارایی آن‌ها، آنان را دقیقاً در طبقه اقتصادی بالاتر قرار دهد (Ibid., 1978: 936-937). بنابراین، به نظر می‌رسد که سیستم‌های طبقاتی و سیستم‌های منزلتی انواع مستقلی از اشکال قشربندی هستند. این نگرش وبری توسط جامعه‌شناسانی که در پی یافتن ملاک معتبری جهت بررسی قشربندی در امریکا بوده‌اند نیز مورد استفاده واقع شد. در تحقیقی که توسط هکتر انجام شد، از آنجا که نگرش وبر مدلی مناسب و چندمتغیره را مطرح می‌ساخت، سعی شد که در نهایی‌ترین حد نگرش وی، ابعادی که شناسایی شده و از هم جدا گردیده بودند و نمایانگر وجوه مورد نظر وی بودند، مورد مطالعه قرار گیرند. این متغیرها عبارت بودند از درآمد، تحصیلات و قومیت (Hechter, 1975: 78-119). هکتر در این مطالعه نشان داد که همبستگی بین این متغیرها، چندان هم قابل استناد نیست. این متغیرها لاقلاً از نقطه نظر منزلت، سیستم کاملی را برای شناسایی طبقات نشان نمی‌دادند. پس از این تحقیق، یک مدل تجمعی قشربندی پیشنهاد شد، بر این اساس که سیستم طبقاتی ذاتاً چندبعدی است و طی آن متغیرهای متفاوتی وجود دارند که پیونددهنده قشرهای درونی هستند. فایرستون در تحقیقی دیگر نشان داده است که متغیرهای رقابت‌کننده قومیتی و جنسیتی در امریکا به نظر مهم می‌رسند ولی این‌ها، خود، معرف یک سیستم طبقاتی نیستند بلکه انسجام‌های طبقاتی را تضعیف می‌کنند (Firestone, 1979: 150-161). این امر خصوصاً در جوامعی که درگیر تفاوت‌های قومی، تحصیلی و درآمدی هستند به شکل حادث‌تری بروز می‌نماید.

میلز در تحقیقی دقیق‌تر در امریکا جهت بررسی وضعیت یقه‌سپیدان، متوجه مشاغل آن‌ها می‌شود. از نظر او مشاغل تشکیل‌دهنده طبقه متوسط جدید ابعاد مختلفی را

در برمی گیرند. این مشاغل بر حسب نوع فعالیت، سطوح مختلفی از مهارت‌ها را شامل می‌شوند که اشتغال به آن‌ها وظایف معینی را درون تقسیم کار صنعتی به دنبال دارد. اگر از زاویه دید منابع درآمد نگاه کنیم، مشاغل مختلف با وضعیت طبقاتی کاملاً مرتبط می‌شوند زیرا «کارکنان در داخل و خارج از مؤسسه یا شرکت، خود، دارای پرستیژی هستند که با وضعیت منزلت افراد مرتبط است (Mills, 1969: 70). در عین حال صاحبان این مشاغل می‌توانند بر صاحبان مشاغل دیگر بر حسب موقعیت کاری خود به طور مستقیم یا در سایر ابعاد اجتماعی به طور غیرمستقیم مربوط باشند. میلز برای درک بیشتر مشاغل طبقه متوسط جدید تلاش می‌کند هر یک از آن‌ها را بر حسب ابعاد مذکور مورد بررسی قرار دهد (Ibid.).

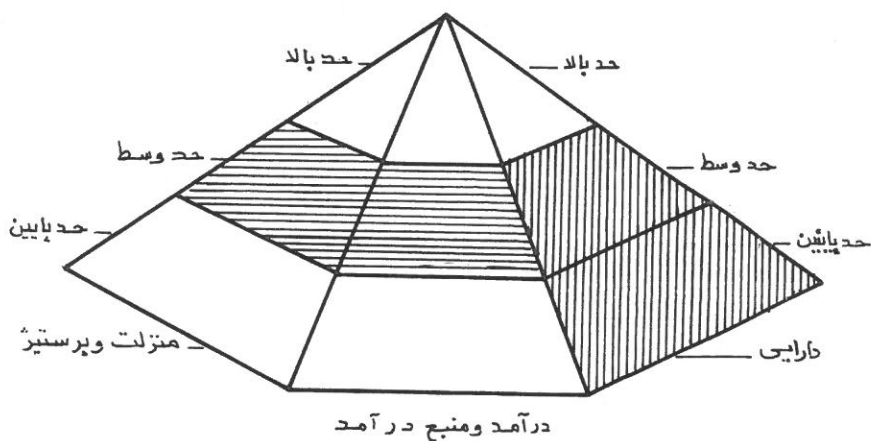
به اعتقاد وی موقعیت طبقاتی در ابتدایی‌ترین شکل خود با منبع درآمد مرتبط است. در حال حاضر و در جوامع کنونی شغل بیش از دارایی و حتی به جای دارایی مطرح می‌شود، زیرا شغل منبع درآمد برای آن‌هایی است که درآمد مستقیم دارند. در واقع شغل، به جای خرید و فروش سودآور دارایی افراد، امکان فروش خدمات آن‌ها در بازار نیروی کار را فراهم می‌کند و بنابراین تعیین‌کننده فرصت‌های زندگی برای اکثر اعضای طبقه متوسط جدید است. مشاغل طبقه متوسط جدید در واقع بیانگر این امر هستند که «مردم برای فردی دیگر و در دارایی و ملک دیگری کار می‌کنند.» (Ibid.) به بیان دیگر این نکته کلید تمایز طبقه متوسط قدیم از طبقه متوسط جدید و نیز عامل تمایز میان کاسب‌کاران کوچک و ساختار حرفه‌ای جامعه جدید است.

میلز در کنار درآمد و منبع درآمد، با ملاک دارایی، پرستیژ و بالاخره اقتدار نیز به سنجش طبقه متوسط جدید می‌رود. به اعتقاد میلز، یقه‌سپیدان بر حسب دارایی، (Property) مابین سرمایه‌دار و طبقه کارگر قرار نمی‌گیرند، بلکه دقیقاً نظیر کارگران مزدبگیر فاقد دارایی هستند. این طبقه هیچ‌گونه ارتباط کاری با ابزار تولید نداشته هیچ‌گونه ادعایی نیز نسبت به عواید آن ندارد. اینان نیز نظیر کارگران کارخانه‌ها و کارگران یدی، برای کسانی کار می‌کنند که مالکان ابزار تولید هستند. میلز ادامه می‌دهد، البته اگر چه، دفترداران، کارگران معدن، فروشندگان بیمه، کارگران مزارع، دانشجویان پزشکی و رانندگان جرثقیل نیز در ارتباط با وسایل تولید وضع مشترکی دارند، ولی وضع طبقاتی

نها مشابه نیست. برای درک وضع طبقاتی آنها باید فراتر از دارایی و حتی درآمد رفت به منبع درآمد (شغل) نیز نگریست (Ibid., 72-3). هر چند از نظر دارایی، یقه‌سپیدان وضعی مشابه کارگران مزدبگیر دارند ولی از نظر درآمد شغلی، در حد وسط قرار دارند. رعین حال افزایش درآمد تا حدی به همگنی و تجانس طبقه متوسط جدید کمک کرده است. یقه‌سپیدان از نظر پرستیژ نیز همانند درآمد، از سایر طبقات متمایز می‌شوند. از نظر اجتماعی، این تمایز منزلتی، یقه‌سپیدان را برتر از کارگران مزدبگیر و کسبه قرار می‌دهد. بنابراین از نقطه نظر درآمد و منبع آن به انضمام پرستیژ، یقه‌سپیدان در حد وسط قرار دارند ولی از نظر دارایی به‌واقع میان آنان و سطوح پایین‌تر تفاوتی نیست. میلز، این ملاک‌ها را در هر می با وجوه مختلف بیان می‌دارد به‌زعم او، این هرم از نظر درآمد و پرستیژ، درست حد وسط را برای یقه‌سپیدان نشان می‌دهد ولی از نظر دارایی، موقعیت یقه‌سپیدان از پایین‌ترین قسمت هرم آغاز می‌شود و به بالاترین حد رده دوم می‌انجامد (Ibid.). در واقع می‌توان این بحث میلز را در نمودار فرضی ذیل تا حدودی تصویر نمود:

(هرم یقه‌سپیدان)

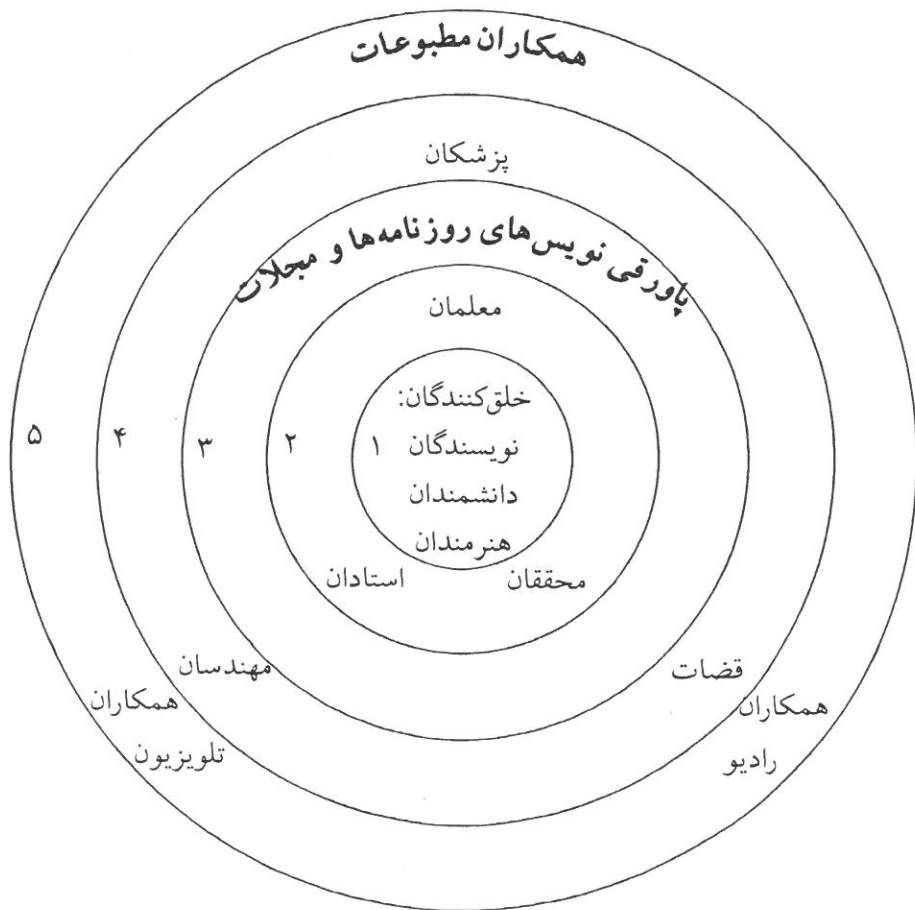
نمودار شماره ۱ - جایگاه یقه‌سپیدان از ابعاد مختلف:



مأخذ: میلز، یقه‌سپیدان، ۷۶-۷۰.

به اعتقاد میلز، صاحبان مشاغل یقه‌سپید، از نظر پرستیژ، ادعایی بالاتر از کارگران مزدبگیر دارند و به‌عنوان یک قاعده کلی، بر کارگران و مردم عامی فخر می‌فروشند. از نظر میلز، این ویژگی از آن قشرهای یقه‌سپید است. البته وی خاطر نشان می‌سازد که در امریکا وضعیتی وجود دارد که نشانگر کاهش این پرستیژ است ولی حتی در این کشور نیز کارمندان رتبه‌پایین یقه‌سپید، همانند کارمندان دفتری و فروشندگان اداری، هنوز از پرستیژی در حد وسط برخوردارند (Ibid., 72). این پرستیژ تا حد زیادی از نظر میلز از مؤسسه یا شرکتی که در آن فعالیت می‌کنند به امانت گرفته می‌شود. دیگر عواملی که بر پرستیژ یقه‌سپیدان مؤثر می‌افتند عبارتند از: نوع لباس، زمانی که صرف کسب مهارت و تحصیل نموده‌اند که به‌طور کلی شامل سطح تحصیلات از دبیرستان به بالاست، تماس نزدیک آنان با مقامات طبقه بالا و میزان قدرت یقه‌سپیدان بدین صورت که برخی مشاغل قشرهای متوسط نیاز به سرپرستی بر سایر مزدبگیران دارد و برخی دیگر نیز در تماس مستقیم با مدیران سطح بالاست. به اعتقاد میلز، کارمندان یقه‌سپید، دستیار صاحب‌اختیاران هستند و قدرتی که دارند، قدرتی است برگرفته از آنان و قابل‌اعمال (Ibid.). به‌علاوه، از نظر میلز درون هر مرم‌های یقه‌سپیدان، الگویی از اقتدار (authority) وجود دارد که منشعب از سن و جنس است. به‌زعم میلز، در سیستم اداری، زنان معمولاً پایین‌تر از مردان قرار دارند، و از نظر سن نیز مشاغل رده بالاتر معمولاً با سنین بیشتر همراه است؛ ضمن این‌که به‌طور کلی در سال ۱۹۴۰ میانگین سن کسبه آزاد در امریکا ۴۵ و یقه‌سپیدان ۳۴ سال بوده است (Ibid.).

در نهایت آنچه که میلز خاطر نشان می‌سازد این است که یقه‌سپیدان یک قشر فشرده افقی نیستند. نیز نمی‌توان آنان را بر اساس یک وظیفه مثبت و مرکزی که به آنان نسبت داده می‌شود شناسایی نمود. اما مسلم است که این گروه، از نظر پرستیژ و شغل، برتر از طبقات پایین و کارگران و از نظر دارایی، همراه و همسان آنان هستند. البته پایه و اساس پرستیژ آنان، امروزه ممکن است محکم نباشد و هیچ دلیلی بر دایمی بودن آن نیست، ولی به هر حال از نظر میلز، هر قدر هم که اساس این پرستیژ، سست و مبهم باشد، یقه‌سپیدان را از کارگران جدا می‌سازد.



نمودار شماره ۲

نمودار لایه بندی قشرهای طبقه متوسط جدید از نظر ریمون آرون

(ملاک: خلاقیت که از مرکز به بیرون کاهش می‌یابد).

مارتین لیپست محور تفکر خود را درباره طبقه متوسط جدید «روشنفکر بودن» قرار می‌دهد. او روشنفکر را این‌گونه تعریف می‌کند (Lipset, 1960: 561-74):

«کسانی روشنفکر تلقی می‌شوند که خالق یا تولیدکننده و به‌کاربرنده فرهنگ باشند.»

وی توضیح می‌دهد که منظور وی از فرهنگ، نیروهای رمزی و تلویحی شامل هنرها، علوم و مذاهب است. اینان نیز به نوبه خود به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱- دسته اول که در مرکز قرار دارند، خالق فرهنگ هستند؛ این خالقان شامل دانشمندان، هنرمندان، فیلسوفان و نویسندگان هستند.

۲- دسته دوم کسانی هستند که رابطان انتقالی فرهنگ‌اند، نظیر مدیران مطبوعات و روزنامه‌نگاران.

۳- دسته سوم کسانی هستند که فرهنگ جزو الزامی حرفه آنهاست، مثل مشاغل آزاد طبقه متوسط، نظیر پزشکان، وکیلان و مانند آنها.

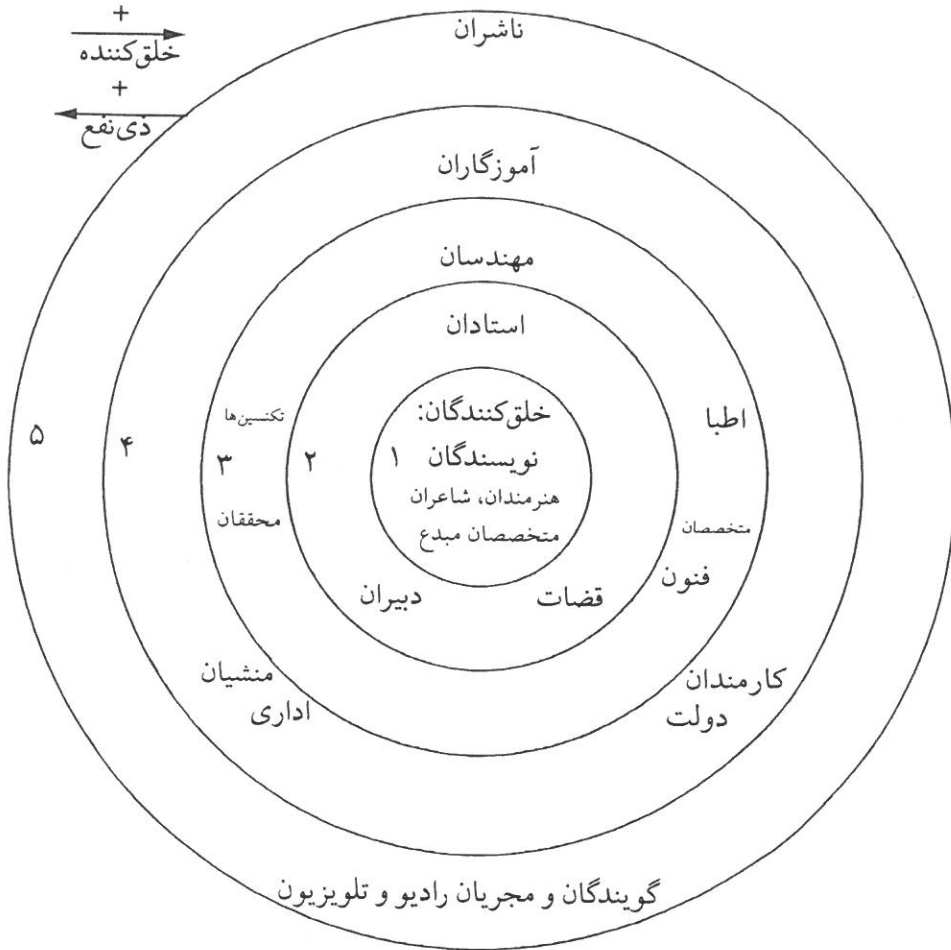
چنین تقسیماتی را می‌توان در نظریات ریمون آرون و با الهام از وی در نظریات جلال آل‌احمد نیز یافت.

ریمون آرون در یک لایه‌بندی (Arron, 1950: 105-141)، قشرهای طبقه متوسط جدید را بر حسب ملاک «خلاقیت» از هسته درونی این طبقه تا بیرونی‌ترین لایه‌ها، که در آن خلاقیت رو به تضعیف است، دنبال می‌کند. کل نظریه وی را می‌توان در قالب نمودار ذیل نشان داد. از نظر او در هر لایه، قشرها از نظر خلاقیت، وضعیتی کمابیش مشابه دارند و خلاقیت نیز مربوط به نوع و محتوای حرفه می‌شود.

د- گذری اجمالی به طبقه متوسط جدید در ایران:

آل‌احمد، با اقتباس از نظرات ریمون آرون، قشربندی طبقه متوسط جدید در ایران را تنها بر اساس ملاک «خلاقیت» نمی‌داند. وی با اضافه نمودن ملاک دومی تحت عنوان «ذی‌نفعی» تصویر مطرح‌شده آرون را دوباره ترسیم می‌کند (آل‌احمد، ۱۳۵۱: ۱۲-۱۴).

البته توجه آل‌احمد بیشتر به طبقه متوسط جدید در ایران است. نظرات آل‌احمد را می‌توان در تصویر صفحه بعد مشاهده نمود:



نمودار شماره ۳

نمودار لایه‌بندی قشرهای طبقه متوسط جدید از نظر جلال آل احمد

(ملاک: خلاقیت و ذی‌نفعی که برعکس عمل می‌کنند).

جهت مثبت فلش‌ها نمایانگر افزایش است.

از نظری، در هسته مرکزی این لایه‌ها، در طبقه متوسط جدید کسانی قرار دارند که نه تنها خالق هستند، بلکه کم‌ترین پی‌جویی را جهت منافع شخصی دارند. در قشر دوم قدرت خلافت کم‌تر شده، توجه به منافع شخصی افزایش می‌یابد. قشر سوم، اگر چه مشاغل آزاد هستند و به نظر، نفع طلب‌تر از لایه‌های ۴ و ۵ می‌رسند اما در مقایسه با آن‌ها از قدرت ابتکار و خلافت بیشتری در کار برخوردارند. جلوتر بودن وضعیت قضات نسبت به لایه ۳، یعنی مشاغل آزاد، شاید به دلیل وضعیت تاریخی این قشر در ایران باشد.

جیمز بیل از اساتید دانشگاه تگزاس در رساله دکترای خود که در سال ۱۹۷۴ منتشر گردید، با ملاحظه و سیری در تاریخ ایران از دوره ساسانی که به اعتقاد وی همراه با نفوذالیزم است و با ملاحظه تکامل آن تا عصر مشروطه، که از بورژوازی داخلی و خارجی شکست می‌خورد (و اشکال ابتدایی‌تر آن نظیر تیول در همین زمان ناپدید می‌گردند)، ساخت طبقاتی ایران تا قرن بیستم و دوره پهلوی را به هفت طبقه مختلف تقسیم می‌کند که عبارتند از (Bill, 1972: 29-30)

طبقه حاکم، طبقه متوسط بوروکرات، طبقه متوسط بورژوا، طبقه متوسط، دبیران، طبقه کارگر سنتی، طبقه دهقانان و طبقه چادر نشین‌ها.

البته قطعاً چنین سیستمی از قشر بندی تنها با یک ملاحظه تاریخی می‌توانسته است بیان گردد، چرا که ملاک از طبقه‌ای به طبقه دیگر بر اساس اقتدار، بوروکراسی، شغل و دارایی تغییر می‌کند. اما در خصوص طبقه متوسط جدید، بیل هم عامل تحصیل و شغل را با اهمیت تلقی می‌کند (Ibid.).

احمد اشرف در رساله دکتری خود، امپریالیزم، طبقه و نوسازی از بالا، ظهور طبقه متوسط جدید در ایران را محصول نفوذ غرب، رشد و گسترش سریع آموزش و پرورش و توسعه فزاینده بوروکراسی می‌داند. به اعتقاد او ترکیب اصلی طبقه متوسط جدید عبارت است از

بوروکرات‌های تحصیل کرده، حرفه‌مندان آزاد و روشنفکران که در اصل به خانواده‌های کارگری و دهقانی تعلق دارند.

به اعتقاد او این قشرها در گذشته نیز به نسبت بسیار کم‌تری وجود داشته ولی در

خدمت قدرت «پاتریمونالی» با مفهوم وبری آن بوده‌اند (Ashraf, 1971: 302-4).

از نظر اشرف، طبقه متوسط جدید از نظر گسترش تاریخی به دبیران دوره ساسانی برمی‌گردد (Ibid., 304). دبیران در آن زمان در خدمت طبقه حاکم بوده‌اند. به اعتقاد او محورهای اصلی طبقه متوسط جدید را در نسل جدید خانواده‌های سنتی، حرفه‌مندان آزاد و تحصیل‌کرده‌ها و بوروکرات‌ها باید یافت وی طبقه متوسط جدید را دارای ویژگی‌های ذیل می‌داند:

۱- دارای تحصیلات بوده، برای امرار معاش بر دانش و حرفه و مهارت خود تکیه دارند.
۲- از طریق دولت به استخدام درآمده‌اند یا به نحوی به تشکیلات اداری دولتی وابسته‌اند.

۳- حامل اصلی افکار و شیوه‌های اندیشه و رفتار غربی‌اند و در نوسازی (Modernization) جامعه که در آن، غربی‌شدن نیز مستتر است، نقش دارند.

۴- این طبقه به شیوه‌های سنتی زندگی، برداشت‌های سنتی و قدرت‌های سیاسی و مناسبات اجتماعی به دیده تردید می‌نگرند.

۵- این طبقه به دنبال سازش خود با وضعیت جدید است و به همین لحاظ به تشکیلات پاتریمونالی کمک می‌رساند.

۶- رشد سریع، طبقه متوسط جدید را به صورت شبکه پیچیده‌ای از انجام وظایف درآورده است (Ibid., 295-302).

به اعتقاد اشرف، در سال ۱۹۶۸ میلادی (۱۳۴۷ شمسی) اکثر دانشجویان به طبقات متوسط سنتی جدید تعلق داشتند. در حالی که در همان زمان، یک پنجم به خانواده طبقه بالا و مسلط و فقط یک دهم به خانواده‌های دهقانان و کارگران نسبتاً مرفه متعلق بوده‌اند (Ibid., 306-307).

تعبیر مهم در ترکیب قشرهای غالب تا قبل از انقلاب اسلامی، ظهور برگزیدگان دیوان‌سالار جدید است. اینان موقعیت‌های کلیدی را در دستگاه حکومتی اشغال نمودند و نقش تعیین‌کننده در سیاستگذاری‌های ملی پیدا کردند. به طوری که بین سال‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۵۷ به مرور، کابینه، مجلس و موقعیت‌های کلیدی دولتی صنایع دولتی را توسط اعضای نخبه خود اشغال کردند (اشرف، ۱۳۷۲: ۱۰۴). در آخرین دوره

مجلس در حکومت پهلوی یعنی سال‌های ۵۷-۱۳۵۴ تقریباً سه چهارم نمایندگان مجلس از گروه‌های متخصص، دیوان‌سالار و کارفرما تشکیل شده بود (همان منبع). در تحقیقی که از ۳۲۸ عضو برگزیده سیاسی در اواسط دهه ۱۳۴۰ به عمل آمد، در خصوص ریشه اجتماعی این افراد با شاخص شغل پدر، مشخص شد که این برگزیدگان به ترتیب، ۴۰ درصد فرزند شاغلان دولتی، ۲۶ درصد فرزند زمین‌داران، ۱۲ درصد فرزند تاجران، ۸ درصد فرزندان رهبران مذهبی، ۸ درصد فرزندان متخصصان و ۶ درصد فرزندان کارگران و غیره بودند (همان منبع، به نقل از M. 161 Zonis, *The Political of elite Iran*, 1971). بر اساس همین بررسی‌ها و بررسی‌های انجام یافته در دهه ۱۳۵۰ در مورد تحصیلات نخبگان جدید حکومتی نیز مشخص شد که حدود ۹۰ درصد مدیران مراکز دولتی و بیش از ۷۰ درصد نمایندگان مجلس و تقریباً همه اعضای کابینه حداقل از مدرک کارشناسی برخوردار بوده‌اند (همان منبع، به نقل از Zonis, 168-171).

با رشد دیوان‌سالاری، نیاز به تکنیسین‌ها، مدیران خصوصی و عمومی و متخصصان، کارمندان و مشاغل یقه‌سپید، روزبه‌روز افزون‌تر گشت. به عقیده احمد اشرف، این افراد که اعضای طبقه متوسط جدید را تشکیل می‌دادند، کارگزاران اصلی «دولت‌سازی» و «نوسازی» در دوره پهلوی بودند. ولی به علت فقدان امکان مشارکت سیاسی، به‌ویژه در دو دهه آخر دوره پهلوی، رشد نارضایتی در میان گروه‌هایی از آنان، به سوی مخالفت علیه رژیم کشیده شدند (Ashraf & Banuazizi 1985: 25-29).

ه- گسترش کمی و رشد طبقه متوسط جدید در جوامع توسعه یافته و ایران: در قرن اخیر، قشرهای مختلف طبقه متوسط جدید به نسبت افراد شاغل در کل جمعیت در اکثر کشورهای عمده غربی از نظر تعداد دارای افزایش چشمگیری بوده‌اند. برای مثال در بریتانیا (Grusky, 1993: 381-382) درصد کارکنان غیربیدی از ۱۹ درصد در سال ۱۹۱۱ به ۴۷ درصد در سال ۱۹۸۱ افزایش یافت، این افزایش بخصوص شامل کارکنان زن بوده است. تا سال ۱۹۸۱ از کل کارکنان مشاغل غیربیدی در این کشور تقریباً سه پنجم کارکنان زن بودند، در حالی که تنها دو پنجم این کارکنان را مردان تشکیل می‌دادند. باوجود این، تقسیم جنسی دیگری نیز در این میان دیده می‌شود. مثلاً اکثر کارکنان

تحصیل کرده و حرفه‌ای (professional) مرد هستند، در حالی که زنان مشاغل پایین‌تر یقه‌سپیدان را اشغال کرده‌اند، مشاغلی نظیر منشی‌گری و ماشین‌نویسی. میلز نیز این رشد را به نسبت سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۹۴۰ در تحلیل به نسبت کل جمعیت و به نسبت طبقه متوسط جدید در امریکا نشان داده است (Mills, 1968: 63-65):

جدول شماره ۱

به نسبت کل جمعیت			به نسبت طبقه متوسط جدید		
۱۹۴۰	۱۸۷۰	نیروی کار	۱۹۴۰	۱۸۷۰	طبقه متوسط جدید
%۲۰	%۳۳	طبقه متوسط قدیم	%۱۰	%۱۴	مدیران
%۲۵	%۶	طبقه متوسط جدید	%۲۵	%۳۰	حرفه‌ای‌های تحصیل کرده
%۵۵	%۶۱	کارگران یدی	%۲۵	%۴۴	فروشنندگان
			%۴۰	%۱۲	کارکنان دفتری
%۱۰۰	%۱۰۰	جمع	%۱۰۰	%۱۰۰	جمع

طی دهه ۴۵ تا ۵۵، طبقه متوسط جدید از ۵/۱ درصد کل جمعیت به ۱۱/۸ درصد کل جمعیت افزایش کمی داشته است. جدول شماره ۲ رشد طبقه متوسط جدید در ایران را نسبت به کل جمعیت نشان می‌دهد:

جدول شماره ۲ - رشد طبقه متوسط جدید به نسبت کل جمعیت (ارقام به درصد)

تغییر	سال ۱۳۵۵	سال ۱۳۴۵	
درصد	درصد	درصد	طبقات
-۰/۶	۶/۸	۷/۴	طبقه متوسط قدیم (کسبه، بازاریان)
+۶/۷	۱۱/۸	۵/۱	متوسط جدید (حرفه‌ای‌ها، مدیران، کارمندان)
			بازرگانان و فروشنندگان جدید
-۲/۶	۴/۸	۷/۴	کارکنان خدمات
-۱۱/۹	۳۳/۸	۴۵/۷	کشاورزان، ماهیگیران، جنگلداران و غیره
+۷/۹	۳۷/۵	۲۹/۶	کارگران
+۱/۵	۵/۳	۳/۸	گروه‌بندی نشده
	۱۰۰	۱۰۰	جمع

منبع مقایسه و ادغام:

سازمان برنامه و بودجه، مرکز آمار ایران، جلد اول، سالنامه آماری کشور سال ۱۳۴۵، صفحه ۹۴.

سازمان برنامه و بودجه، مرکز آمار ایران، سالنامه آماری کشور سال ۱۳۵۷، صفحه ۳۹.

سازمان برنامه و بودجه، مرکز آمار ایران، سرشماری عمومی نفوس و مسکن کل کشور سال ۱۳۴۵، صفحه ۴۴ به تفکیک مشاغل و صفحه ۹۰ به نسبت مشاغل عمده و مشاغل تفضیلی سازمان برنامه و بودجه، مرکز آمار ایران، سرشماری عمومی نفوس و مسکن کل کشور سال ۱۳۵۵، گروه‌های عمده شغلی، صفحه ۶۱.

چنانچه ملاحظه می‌شود، کمیت کارکنان خدمات، طبقه متوسط قدیم و گروه کشاورزان به نسبت کل جمعیت طی ده سال مزبور کاهش داشته است، در حالی که کارگران و طبقه متوسط جدید، افزایش نشان می‌دهند. البته بیشترین افزایش به نسبت کل جمعیت متعلق به کارگران ($7/9 +$ درصد) و سپس متعلق به طبقه متوسط جدید است که عمدتاً تحصیل‌کردگان هستند ($6/7 +$ درصد).

البته افزایش سریع رشد کارگران در ایران به‌رغم جوامع توسعه‌یافته را می‌توان در دلایل ذیل جستجو نمود:

- ۱- در جوامعی نظیر ما که به یکباره با سرمایه‌گذاری‌های خارجی روبه‌رو شده، نیاز به نیروی کارگر، ناگهان و بسیار سریع، افزایش یافته و همین امر برای طبقه کارگر رشدی بیش از طبقه متوسط جدید به نسبت کل شاغلان به‌همراه داشته است.
- ۲- باید خاطر نشان ساخت که بوروکراسی که در جوامع غربی و توسعه‌یافته، خود، زاینده عقلانیت و رشد سرمایه‌داری بوده و با خود رشد تحصیلات و نتیجتاً رشد طبقه متوسط جدید را به‌همراه داشته است، در ایران در بدو امر بدون ارتباط لازم با سرمایه‌داری و بیشتر در قالب نوسازی از بالا و با توجه به حضور استعمار، با کمک اعضای طبقه متوسط کشورهای توسعه‌یافته که حرفه‌مندان و بوروکرات‌ها را در سطوح مختلف تعلیم می‌دادند، رشد کرده سپس نیاز لازم خود را با گسترش آموزش از طبقه متوسط جدید در ایران برطرف نموده است.
- ۳- محدودیت آموزش در ایران که امکان روی‌آوری بسیاری از جوانان به تحصیل را کاهش داده، در رشد کمی طبقه متوسط جدید مؤثر واقع می‌شود.
- ۴- رشد سریع شهرنشینی که با خود رشد سریع کارگران را که نیازی به تخصص نداشتند به‌دنبال داشته است، در حالی که رشد و گسترش طبقه متوسط جدید، به لحاظ

تحصیل، تجربه و ارائه خدمات اداری «زمان‌بر» است. در عین حال در شهر تهران نیز طی دوره مزبور، در مشاغل پایین‌تر یقه‌سپید، جمعیت زنان شاغل نسبت به کل شاغلان افزایش چشمگیری داشته است.

از طرف دیگر طی دو دهه ۵۵-۱۳۳۵ در درون طبقه متوسط جدید، گروه حرفه‌ای‌ها که شامل همه متخصصان و تحصیل‌کردگان است به نسبت سایر قشرها از افزایش رشدی معادل ۱۹ درصد که تغییر رشد چشمگیری است برخوردار بوده است. در حالی که مدیران و کارمندان عالی‌رتبه و فروشنندگان جدید و کارکنان اداری از رشد نسبی منفی (مدیران عالی‌رتبه ۱۰/۲ درصد، فروشنندگان ۱۹ درصد) در طبقه متوسط برخوردار

جدول شماره ۳- ترکیب جنسی مشاغل جزء اداری و منشی‌گری و نسبت آن‌ها به کل شاغلان طی سال‌های

مختلف در شهر تهران

۱۳۵۵			۱۳۳۵			
نسبت مشاغل اداری و منشی‌گری به کل شاغلان	کل شاغلان	مشاغل جزء اداری و منشی‌گری	نسبت شاغلان اداری و منشی‌گری به کل شاغلان	کل شاغلان	مشاغل جزء اداری و منشی‌گری	شغل
۱۱/۹	۱۱۳۹۲۵۱	۱۳۵۴۴۶	۱۱/۸	۴۴۳۱۲۳	۵۲۴۸۴	مرد
۲۷/۶	۱۴۹۶۶۱	۴۱۲۹۵	۷/۶	۴۷۶۰۴	۳۶۱۲	زن
۱۳/۷	۱۲۸۸۹۱۲	۱۷۶۷۴۱	۱۱/۴	۴۹۰۷۲۷	۵۶۰۹۶	جمع کل

منبع: استخراج و تلفیق از سرشماری عمومی نفوس و مسکن، آبان‌ماه ۱۳۵۵، شهر تهران، شماره ۳، صفحه ۲۲۴ و

وزارت کشور، گزارش مشروع حوزه سرشماری تهران، تیرماه ۱۳۳۷، شهر تهران، صفحات ۳۶-۳۵.

بوده‌اند. کارکنان اداری و دفتری نیز پس از حرفه‌ای‌ها درون طبقه متوسط جدید دارای رشد قابل ملاحظه‌ای بوده‌اند که معادل ۱۱/۳ درصد است. باتوجه به مطالعه سی. رایت میلز طی سال‌های ۱۹۴۰ - ۱۸۷۰* میلادی در امریکا در می‌یابیم که برخی از تغییرات کمی قشرها در طبقه متوسط جدید بین دو جامعه دارای تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای

* توضیح این‌که ارقام منفی به معنی کاهش فراوانی یا تعداد در قشرهای موبوطه نیست، بلکه در جهت تغییرات افزایش هر قشر نسبت به کل جمعیت طبقه متوسط، افزایش یا کاهش دیده شده است.

است. طبق بررسی میلز طی دوره مزبور (که البته نسبت به ایران از دوره زمانی بلندتری برخوردار است) مدیران ۴ درصد، حرفه‌ای‌های تحصیل کرده ۵ درصد و فروشندگان ۱۹ درصد از تغییر رشد منفی به نسبت کل طبقه متوسط جدید برخوردار بوده‌اند. در حالی که کارکنان اداری و دفتری دارای تغییر رشد مثبت به میزان ۲۸ درصد بوده‌اند. این مقایسه را می‌توان طبق جدول ذیل در نظر گرفت:*

جدول شماره ۴

ارقام به دست آمده در ایران (۵۵ - ۱۳۵۵ ش)	مطالعه سی. رایت میلز در امریکا (۱۹۴۰ - ۱۸۷۰ م)		
-۱۰/۲	-۴	مدیران	
+۱۷/۹	-۵	حرفه‌ای‌ها	
-۱۹	-۱۹	فروشندگان	
+۱۱/۳	+۲۸	کارکنان اداری و دفتری	

جهت و تغییرات قشرها در هر دو جامعه در همه موارد به جز در مورد حرفه‌ای‌ها یکسان است. البته با توجه به زمان و نیاز دو نوع جامعه، طبیعی است که اندازه این تغییرات تا حدودی متفاوت باشد. صرف نظر از طول دوره مطالعه در هر دو بررسی، تغییر در رشد حرفه‌ای‌ها که برای جوامع توسعه یافته کاهش و در جامعه ما طی دوره مزبور افزایش را نشان می‌دهد، گویای این مهم است که دوره مزبور که دوره پایانی توسعه یافتگی در جوامع توسعه یافته است با اشباع نیاز خود نسبت به حرفه‌ای‌ها در مسیر توسعه و افزایش نیاز نسبت به سایر قشرهای طبقه متوسط جدید روبه‌رو بوده است** و این در حالی است که مسیر نوسازی در ایران تا پایان دوره همچنان نیاز به

* - ارقام مندرج در جدول بترتیب از منابع

در امریکا:

Mills, 1969: 63-65

در ایران: ابراهیمی، پریچهر، رابطه نوسازی با قشربندی اجتماعی در ایران، رساله دکتری دانشگاه آزاد اسلامی

واحد علوم و تحقیقات، ۱۳۷۴: ۵-۱۸۴.

** لازم به ذکر است که دوره مزبور، دوره پایانی توسعه یافتگی در جوامع توسعه یافته است.

حرفه‌ای‌ها را افزون‌تر کرده است که این نیاز ممکن است واقعی یا کاذب باشد.

۱- بررسی ویژگی‌های کلی طبقه متوسط جدید در جوامع توسعه یافته و مقایسه آن با ایران:

ویژگی‌های طبقه متوسط جدید در ایران را می‌توان در مقایسه با جوامع توسعه یافته صورت ذیل خلاصه نمود:

- الف - خصوصیات کلی طبقه متوسط جدید در کشورهای توسعه یافته:^{۳*}
- ۱- بر اساس نظریات مختلف، این طبقه حاصل توسعه بورژوازی و بوروکراسی است.
 - ۲- ظهور طبقه متوسط جدید و گسترش آن با دگرگونی‌های تکنولوژیک و توسعه آموزش و خدمات عمومی همراه است.
 - ۳- این طبقه با دگرگون شدن ساخت اجتماعی و نتیجتاً تحرک اجتماعی حضور یافته است.
 - ۴- از نظر کمی، این طبقه همواره در حال افزایش است.
 - ۵- اعضای این طبقه دارای منشاء اقتصادی - اجتماعی یکسان نیستند.
 - ۶- به دلیل فوق، اعضای این طبقه دارای تجانس کافی نیستند.
 - ۷- به دلیل فوق، اعضای طبقه فوق دارای ایدئولوژی یا آگاهی طبقاتی نیستند.
 - ۸- اعضای طبقه متوسط جدید دارای تحصیلات بالا هستند یا امکان دسترسی به این تحصیلات را دارند.
 - ۹- اعضای طبقه فوق، سازنده نظام دیوان‌سالاری هستند.
 - ۱۰- اعضای طبقه فوق با سازش سیاسی به برقراری ثبات کمک می‌کنند.
 - ۱۱- این افراد برای امرار معاش باید نیروی فکری خود را به صاحبان سرمایه و قدرت بفروشند و در مقابل آن مزد و حقوق دریافت دارند.

* - ویژگی‌ها با اقتباس از منابع ذیل:

Arron, 1950: 105-140.

Lipset, S. M., "Political Man", *The Social Bases of Politics*, Doubleday, Garden City, NY, 1960: 120-30.

Mills, 1968: 520-29.

Mills, 1967: 75-80.

۱۲- اعضای طبقه متوسط جدید گرایش به صنعتی شدن و توسعه آموزش و پرورش در سطوح مختلف جامعه دارند.

۱۳- اعضای این طبقه در بسیاری از موارد دارای تزلزل هستند.

ب - خصوصیات طبقه متوسط جدید در کشورهای در حال توسعه:*

۱- در کشورهای در حال توسعه، این طبقه حاصل رابطه نفوذی غرب و دگرگونی در جامعه سنتی است.

۲- در کشورهای در حال توسعه، این طبقه عامل اصلی نوسازی و نوگرایی است.

۳- به شدت به دور شدن از سنت‌ها و آداب و رسوم و اعتقادات گرایش دارد.

۴- در کشورهای در حال توسعه، این طبقه به تجدیدنظر در سنن و اعتقادات می‌پردازد.

۵- هرچند که این طبقه حامل نوسازی است ولی از خود بازتاب‌های مخالف با غرب زدگی را در حین دلبستگی به غرب نشان می‌دهد که این امر از روحیه متزلزل آن سرچشمه می‌گیرد.

۶- اعضای این طبقه به شدت در حال افزایش هستند.

۷- اعتقاد بر این است که در کشورهای در حال توسعه این طبقه دارای خصلت انقلابی و دگرگون‌کننده است.

۸- بی‌اعتمادی به قدرت‌های سیاسی و مقامات اداری، اعضای این طبقه را تشویق به سهل‌انگاری کاری، جدی نگرفتن وظایف محوله و مقاومت منفی می‌نماید.

۹- این طبقه در کشورهای در حال توسعه به دنبال اجرای برنامه‌های فرهنگی و عدالت اجتماعی است.

۱۰- در کشورهای در حال توسعه اغلب اعضای این طبقه جذب کارهای دولتی می‌شوند

* - ویژگی‌ها در ایران با اقتباس از منابع ذیل:

ادیبی، ۱۳۵۴، صفحات ۳۳ و ۳۲.

آل احمد، ۱۳۵۱، صفحات ۱۶ - ۱۲.

احمد اشرف و علی بنوعزیزی، ۱۳۷۲، صفحات ۱۱۲ - ۱۰۰.

ابراهیمی، پریچهر، صفحات ۵۷ - ۵۱، ۱۷۶ - ۱۷۲، ۱۹۷۰ - ۱۹۳.

- و معمولاً در مقابل فروش نیروی فکر خود مزد یا حقوق دریافت می‌دارند.
- ۱۱- هنگام بحران یا تورم، اعضای این طبقه شدیداً آسیب‌پذیر می‌شوند. (به دلیل فوق).
- ۱۲- در بحران‌ها، اعضای این طبقه بیش از روحیه تلاش، روحیه یأس و ناامیدی از خود نشان می‌دهند.
- ۱۳- به رغم روحیه انقلابی در اکثر موارد، اعضای این طبقه از تجانس کافی برخوردار نیستند.
- ۱۴- در کشورهای در حال توسعه، در بسیاری از مواقع برخی از اعضای این طبقه امکان دستیابی به حاکمیت سیاسی را دارا هستند.
- ۱۵- اعضای قشرهای مختلف این طبقه از نظر منزلتی، یکسان نیستند و به همین دلیل گاه با هم درگیر رقابت نیز هستند.
- ۱۶- اعضای این طبقه از تحصیلات نسبتاً بالا یا امکان دسترسی به تحصیلات بالا برخوردارند.
- ۱۷- اعضای این طبقه دارای منشأ اقتصادی-اجتماعی یکسان نیستند.
- در عین حال، صاحب نظرانی همچون هالپرن (Halpern, 1963: 50-56) و برگر ظهور طبقه متوسط جدید را نتیجه نفوذ غرب و این طبقه را دگرگون‌کننده و انقلابی و راهبر جامعه به سوی نوگرایی می‌دانند. از طرف دیگر، نظریه پردازانی همچون میلز در نگرش کلی خود نسبت به طبقه متوسط جدید که بیشتر الهام گرفته از جوامع صنعتی است، این طبقه را از نظر سیاسی بی‌تجانس و دنباله‌رو می‌دانند. تفاوت در میان این نظریات را در یک فرمول کلی می‌توان به صورت زیر در نظر گرفت.

جدول شماره ۵ - تحلیل طبقه متوسط جدید در دو دست نظریه در مقایسه جوامع صنعتی و در حال توسعه

وضعیت طبقه متوسط جدید گروه‌های نظری	نوع جامعه	عامل ظهور طبقه متوسط جدید	ویژگی سیاسی و اقتصادی	روحیه	ایدئولوژی
صاحب نظرانی نظیر میلز	صنعتی	بورژوازی و بوروکراسی	دنباله‌رو	متزلزل	فاقد ایدئولوژی
صاحب نظرانی نظیر هالپرن و برگر	در حال توسعه	نفوذ غرب	دگرگون‌کننده و نوگرا	رهبر	با آگاهی طبقاتی نسوازی همچون نوعی ایدئولوژی

در نهایت، مقایسه نهایی که طی آن مشابهت‌ها و تفاوت‌ها در بررسی طبقه متوسط جدید بین دو تیپ جامعه در حال توسعه و توسعه یافته می‌تواند مطرح باشد، طبق جدول شماره ۶ قابل ارائه است:*

جدول شماره ۶ - ویژگی‌های طبقه متوسط جدید

وضعیت	جامعه	در ایران	در کشورهای توسعه یافته
همسان	زمینه ظهور اجتماعی تحرك اجتماعی همکاری با بوروکراسی سهم اجتماعی زنان روحیه گرایش کمیت از نظر منزلت تحصیلات درآمد منبع درآمد	نایکسان + + گسترش بیشتر اطاعت‌گرا و ناراضی دوری از سنت - نوگرا در حال گسترش ناهمسان بالا پایین و متوسط متوسط	نایکسان + + گسترش بیشتر اطاعت‌گرا و ناراضی دوری از سنت - نوگرا در حال گسترش ناهمسان بالا پایین و متوسط متوسط
ناهمسان	عوامل ظهور موقعیت در نظام اجتماعی از نظر گسترش در میان طبقات گسترش درون طبقه هرم بوروکراسی نوع عمل	حاصل توسعه نوسازی اداری و آموزشی بر اساس نفوذ غرب حافظ نظام پس از کارگران حرفه‌ای‌ها نامتعادل برخلاف نخبگان، جمعی و غیر شخصی	حاصل توسعه بورژوازی و بوروکراسی حافظ نظام بوروکراتیک بیش تر از همه طبقات کارکنان دفتری و اداری متعادل برخلاف نخبگان شخصی بودن عمل

* ویژگی‌های جدول در خصوص ایران از:

نتیجه گیری:

بحث‌های ارائه شده نشانگر این امر است که پیچیدگی سیستم‌های اجتماعی و طبقاتی در جوامع نوین با توجه به تقسیم کار ارگانستی پیچیده در این جوامع و نیاز به تخصص‌های متنوع و به دنبال آن رشد تحصیلات، تنوع مهارت‌ها و تمایزات اقتصادی ناشی از تنوع منبع درآمدها یا مشاغل، طبقه مستقلی از قشرهای متفاوت را تحت عنوان طبقه متوسط جدید به وجود آورده است که نه تنها به عنوان طبقه‌ای با ملاک‌های خاص و متمایز قابل بررسی است، که در واقع از نظر کمیت نیز در همه جوامع از گسترش چشمگیری برخوردار بوده است.

این طبقه در بدو امر، چه در جوامع توسعه یافته، چه در جوامع در حال توسعه، با ملاک‌هایی نظیر تحصیلات بالا، درآمد متوسط و پایین و منابع درآمد یا مشاغل غیریدی که نیاز به تملک نسبی بر دانش یا مهارت و تخصص دارد، شناسایی می‌شود. در عین حال از نقطه نظر پرستیژ و شغل نیز هر چند وضعیت اول این طبقه ناپایدار و در زمان‌ها و جوامع مختلف، متفاوت بوده است، اما در همه حال، آنان را برتر از طبقات پایین و کارگران قرار داده و از آنان جدا کرده است.

وضعیت طبقه متوسط جدید در جوامع مختلف تا حدودی متفاوت است، چنان‌که در ایالات متحده آمریکا، این طبقه از نظر پرستیژ، درآمد و شغل در حد وسط ارزیابی می‌شود ولی از نظر دارایی در حد وسط و پایین قرار دارد (نمودار شماره ۱). در ایران این طبقه نسبت به سایر طبقات همچون سایر جوامع از نظر تحصیلات، بالا از نظر دارایی و درآمد، متوسط و پایین و همچون سایر یقه‌سپیدان در جوامع مختلف از نظر منبع درآمد یا شغل، درصد متوسط پایین طبقات بالا از یک طرف و طبقات پایین یا یقه‌چرکین‌ها از طرف دیگر قرار دارد (جدول شماره ۶).

طبقه متوسط جدید در قرن اخیر در همه جوامع از گسترش قابل ملاحظه‌ای برخوردار بوده است، اما چگونگی این گسترش در میان قشرهای مختلف طبقه متوسط در جوامع مختلف، متفاوت است، چنانچه در ایالات متحده آمریکا کارکنان اداری و دفتری نسبت به سایر قشرهای طبقه متوسط از رشد نسبی چشمگیری برخوردار

بوده‌اند، در حالی که سایر قشرهای طبقه متوسط نوین نظیر مدیران و حرفه‌ای‌ها به‌رغم رشد سریع در اوایل قرن نوزدهم، در قرن اخیر از رشد کم‌تری برخوردار بوده‌اند به‌طوری‌که شتاب رشد آنان در درون طبقه متوسط جدید آهنگی منفی داشته است (جدول شماره ۱). در ایران طی قرن اخیر نه تنها کارکنان اداری و دفتری، که حرفه‌ای‌ها نیز دارای گسترش قابل ملاحظه‌ای بوده‌اند، چندان که نسبت رشد حرفه‌ای‌ها بسیار بالاتر از این رشد در میان کارکنان اداری و دفتری به نسبت طبقه متوسط جدید است (جدول شماره ۲ و ۴).

مهم‌ترین ویژگی طبقه متوسط جدید در جوامع مختلف، روحیه همکاری با بوروکراسی و دوری از سنت و نوگرایی است. از دیگر ویژگی‌های مشابه این طبقه در جوامع مختلف می‌توان به تحصیلات بالا، عدم تجانس کافی و آگاهی طبقاتی مشخص و واحد اشاره کرد. در عین حال این طبقه در جوامع در حال توسعه به‌رغم کشورهای توسعه‌یافته که توسط توسعه بورژوازی و بوروکراسی حاصل شد، محصول رابطه نفوذی غرب و دگرگونی در جوامع سنتی است ولی در عین حال از خود بازتاب‌های مخالف با غربزدگی را نشان می‌دهد (مراجعه شود به بحث ویژگی‌ها) طبقه متوسط جدید در جوامع در حال توسعه بیشتر مجذوب کارهای دولتی بوده است، ولی با توجه به نامتعادل بودن هرم دموکراسی در این جوامع اکثر، اعضای این طبقه از روحیه‌ای ناراضی ولی اطاعت‌گرا برخوردار بوده‌اند (جدول شماره ۶). با این حال، بسیاری از نظریه‌پردازان نظیر هالپرن و برگر معتقدند که در جوامع در حال توسعه برخلاف جوامع توسعه‌یافته که طبقه متوسط نقش دنباله‌رو ایفا می‌کند، این طبقه دگرگون‌کننده و نوگرا بوده و نوسازی برای او همچون نوعی ایدئولوژی است (جدول شماره ۵).

پی‌نوشت

۱ - مراجعه شود به تحقیق زیر در انگلستان:

Goldthorp, J., *Social Mobility and Class Structure in Modern Britain*, Clarendon Press, Oxford. 1980.

2 - Braverman, H., "Labor and Monopoly Capital", *The degradation of Work in the Twentieth Century*, Monthly Review Press, New York, 1974, 123-140.

منابع

- آل احمد، جلال. در خدمت و خیانت روشنفکران. نشر سپهر، تهران: ۱۳۵۱.
- ابراهیمی، پرچهر. رابطه نوسازی با قشر بندی اجتماعی در ایران. رساله دکتری، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، ۱۳۷۴.
- ادیبی، حسین. طبقه متوسط جدید در ایران. انتشارات دانشکده علوم اجتماعی و تعاون دانشگاه تهران: ۱۳۵۴.
- گوروویچ، ژرژ. مطالعه درباره طبقات اجتماعی. ترجمه باقر پرهام، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران: ۱۳۵۳.
- اشرف، احمد و علی بنوعزیزی. «طبقات اجتماعی در دوره پهلوی». ترجمه عماد افروغ، راهبرد، تهران: زمستان ۱۳۷۲.
- Arron, R. Raymond. "Social Structure and The Ruling Class", *Power, Modernity and Sociology*. Edward Elgar Aldershot, 1950.
- Ashraf, A. *Imperialism. Class and Modernization from above*. NY: 1971.
- Ashraf, A. and Banuazizi. "The State, Classes and Modes of Mobilization in the Iranian Revolution", *International Journal of State, Culture and Society*. 1985.
- Bill, James A. *The Politics of Iran, Groups, Classes and Modernization*. Columbus, Charles, Emerville Publishing Co., 1972.
- Braverman, H. "Labor and Monopoly Capital", *The Degradation of Work in the Twentieth Century*. Monthly Review Press, New York: 1974.
- Ehrenreich, B. and Ehrenreich, J. *The Professional Managerial Class in Between Labor and Capital*. Monthly Review Press, NY: 1979.
- Firestone, S. *The Dialectic of Sex*. Bantam, NY: 1979.
- Giddens, A. *Sociology*. Polity Press, W.K., 1993.
- Goldthorp. J. *Social Mobility and Class Structure in Modern Britain*. Clarendon Press, Oxford: 1980.
- Grusky, D, *The Blackwell Dictionary of Twentieth Century Social Thought*. Outhwaite and Bothomore ed., Blackwell Publishers, U.S.A, 1993.
- Halpern, M, *The Politics of Social Change in Middle East and North Africa*. Princeton University, Princeton: 1963.

-
- Hechter, M, *International Colonialism*. Routhledge, London: 1975.
 - Johnson, T, "Professionalism, Occupation and Ideology", *Society for Research into Higher Education*. N. FER-Nelson, NY: 1972.
 - Lipset, S. M. and Zetterberg, *A Theory of Social Mobility in Classes, States and Power*. Free Press, NY: 1960.
 - Lockwood, D, *The Black Coated Worker : A Study in Class Consciousness*. Allen and Onwin, London: 1958.
 - Marx, K, *A Contribution to the Critique of Political Economy*. Lawrnco & Wishart, London: 1971.
 - Marx, K, and F.Engels, *The Holy Family*. Foreign Language Publishing House, Moscow: 1956.
 - Marx, K, *The German Ideology*. Part 7, CJ author, International Publishing, NY: 1970.
 - Marx, K, *The Poverty of Philosophy*. Bothomore Trans, Paris: 1967.
 - Mills, C. W, "The Middle Classes in Middle Sized Cities", *The American Sociology Review*. vol. II, 1968.
 - Mills, C.W, "White Collar", *The American Middle Classes*. Oxford University Press, 1969.
 - Parkin, F, *Marxism and Class Theory: A Bourgeois Critique*. Columbia University Press, NY: 1979.
 - Poulantzas, N, *Classes and Contemporary Capitalism*. N.L.B., London: 1975.
 - Weber, M, *Economy and Society: an Outline of Interpretive Sociology*. NY: 1978.
 - Wright, E. O, *Classes*, Verso Press, NY: 1985.